

# در نقد اصلاح طلبان

## عباس عبدي

سکوت نسبي اصلاح طلبان در ۵۰ روز گذشته، موجب شده است که انتقادات از آنان بیشتر شود. البته آقای خاتمی دو موضع گرفتند یا آقای نبوي مصاحبه‌اي مفصل داشتند و در آخرين اقدام نیز بيانيه‌اي منتشر کردند، برخي فعالان ديگر هم سخن گفتند ولي اين موضع‌گيري‌ها نه فقط کافي نبود، سهل است که ابهامات و انتقادات را بیشتر کرد. اين وضعيت يکي ديگر از نشانه‌هاي نزول آنان است. اين وضعيت نشان مي‌دهد که بازسازي اصلاح طلبان روز به روز دشوارتر ميشود. شايد برخي معتقد باشند که بازسازي اين نيروي سياسي اهميت چنداني ندارد ولي اگر وضعيت کلي سياست در ايران را نگاه کنيم ضرورت احياي يك نيروي ميانه که بتواند مورد اعتماد واقع شود، احساس ميشود و مهم نيست که چه نام و عنواني داشته باشد. زيرا متاسفانه چنين نيرويي فعلا در ميدان نيست. چنين وضعيتي محصول عملکرد اصلاح طلبان است و جز با رويکرد انتقادي و اصلاح گرايانه نمي‌توانند از اين وضعيت خارج شوند. اشتباه اصلاح طلبان چه بود؟ در يك کلام نداشتن خط قرمز. هر نيروي سياسي که فاقد اصول روشن و خطوط قرمز باشد دير يا زود و با سرعت کم يا زياد، به سراشيبی خواهد رفت. آنان با شناختي که از وضعيت ساختار سياسي کشور و با تصوري که از قانون و عرف داشتند، مي‌دانستند در کدام ساختار مسئوليت قبول کرده‌اند. پس يا براساس آن مي‌توانستند و بايد کار مي‌کردند و اگر اجازه نمي‌يافتند، بايد صندلي قدرت را ترک مي‌کردند. اين قابل قبول نيست که هم در قدرت باشند و هم بگويند نمي‌گذارند کار کنيم. عدول از قاعده و اصل تلازم و تناسب قدرت و مسئوليت و نیز کوتاه آمدن در برابر نقض اصل حاکميت قانون... دو اشتباه اساسي اصلاح طلبان بود که خطاهای بعدی به دنبال اين آمد. ولي به روشني، اصل بقا در قدرت جایگزین این دو اصل شد. يك خطاي ديگر هم داشتند که بي‌توجهي به اصلاحات ساختاري در اقتصاد از جمله حل مساله درآمدهاي نفتي بود که توضيح اين يادداشت را طولاني مي‌کند. اين نگاه باعث شد که سياست اصلاح طلبان محدود به انتخابات و صندوق رای شود و تعريف اصلي خود را فراموش کنند. ابرار جاي هدف را گرفت. مساله اين بود که اصلاح طلبان آمده بودند که اهدافي مثل حاکميت قانون را پيش ببرند در حالي که پيروزي در

انتخابات به هدف اصلي آنها تبديل شد. ماشين توجيه اصل بودن صندوق راي راه افتاد. صندوقي كه ذاتا يك طرف است، بايد ديد مطروف و خروجي آن چيست؟ آيا معنای آن گشايش در سياست است؟ آيا توسعه نيروهاي مشاركت‌كننده در مديريت است؟ ... يا يك آيين و نمايش كسالت‌بار است. نتيجه چنين رويكردي خارج شدن تصميمات سياسي از چارچوب راهبردي اصلاحات و اقتضايي شدن آن است. مردمی كه به اصلاح‌طلبان و اهداف آن دلبسته بودند، ذره ذره دريافتند كه حضور آنها در قدرت كمكي به حل مشكلات کشور نكرده است و در طول زمان از اين نيرو بریدند. اصلاح‌طلبان به جاي اينكه به عاملي كه باعث از دست رفتن پايگاه اجتماعي آنها شده، توجه كنند، دست به توجيه زدند و گفتند: «نمي‌گذارند». در اينجا يك اتفاق مهم در مجموعه و ساختار اصلاح‌طلبان رخ داد كه اثرات تخریبي بر روند اصلاحات داشت. اينكه اصلاح‌طلبان حاضر در ساختارهاي حكومتي از جمله دولت، چنان رفتار مي‌کردند كه هيچ هزينه‌اي متوجه آنان نشود. البته من مخالف چنين رفتاري نيستم، ولي مشكل از آنجا آغاز شد كه كنشگران اصلي كه آنان را به قدرت ميرساندند، بايد هزينه مي‌دادند و به قول حافظ مصداق «جام مي و خون دل هر يك به كسي دادند» شدند و اين آغاز شكاف ميان آنان بود. در حقيقت آنان كه در ساختار دولت حضور داشتند به علل انگيزه‌ها و منافع شخصي يا جزيينگري خواهان ادامه حضور اصلاح‌طلبان با عدول از دو اصل مذکور بودند و در عين حال حاميان ميداني آنان در حال هزينه دادن و زندان رفتن و پرونده‌سازي بودند، زيرا مي‌خواستند با قدرت ميداني راه را براي كساني در دولت باز كنند كه خودشان آمادگي انجام كاري و پرداخت هيچ هزينه‌اي را نداشتند.

وقتي در عمل ميان اين دو گروه جدائي به وجود آمد، شرايط براي حذف و بيرون راندن آنان از قدرت نيز فراهم شد، بدون اينكه نگراني خاصي را در قدرت ايجاد كند. هنگامي كه اخراج شدند، اين‌بار جريان امور به دست نيروهاي ميدان سياست افتاد و مسير ۱۳۸۸ را پيش رفتند. از اينجا شكافي كه ميان كادرهاي اجرائي و سياسي اصلاحات رخ داده بود نمايان‌تر شد و فعالان سياسي اصلاحات فرآيند را تندتر كردند، در حالي كه مشكل با اين شيوه حل نميشد. براي اثبات اين ادعا كافي است كه به وضع امروز مراجعه كنيم. بحران امروز حكومت، محصول يكدستي آن و حذف ديگران است. خيلي‌ها معتقدند و درست هم فكر مي‌كنند كه اصلاح‌طلبان با حضورهاي غير موثر خود نمايان شدن اين وضع را به تاخير انداخته‌اند، البته من فكر مي‌كنم كه اگر مسير اصلاحات مقيد بودن به آن دو گزاره اصلي، يعني نپذيرفتن «نقض حاكميت قانون» و «شكاف قدرت و مسوليت» را كنار نمي‌گذاشتند و از خط

قرمزهای منطقی اصلاح‌طلبی عدول نمی‌کردند، احتمالاً با وضعیت دیگری جز اینکه هست مواجه بودیم. بهتر بود اصلاح‌طلبان راهی را باز می‌کردند به جای آنکه نقش سرعت‌گیر را ایفا کنند. ولی متأسفانه سکوت آنان در برابر نقض این دو گزاره و خط قرمز، آن را مشروعیت داد و به نوعی عقب‌گرد هم محسوب شد و در نهایت این وضعیت خود را در بدترین تصمیم آنها، یعنی شرکت نیم‌بند در انتخابات سال ۱۴۰۰ نشان داد که مصداق روشن آن «آش نخورده و دهان سوخته» بود و حق است که به آنان بگویند پایگاه شما به همین اندازه است که رای آوردید. نتیجه کنار گذاشتن اصول و آرمان‌های اصلاح‌طلبانه و تسلیم شدن به سیاست‌های اقتضایی، رسیدن به وضعیت امروز است که زبان‌شان بسته است. اصلاح‌طلبان هم مثل سیستم به بن‌بست رسیده‌اند. آیا راهی برای خروج از این بن‌بست وجود دارد؟ آیا اصلاح‌طلبان می‌توانند چنین راهی را طی کنند؟ راه وجود دارد و آن نقد جدی روش‌های پیشین و بازگشت به اصول و ارزش‌های اصلاح‌طلبانه است. برای آنکه بتوانند چنین راهی را طی کنند، باید خون تازه در رگ‌های این نیروی بیمار و از پا افتاده وارد شود. مشکل اصلاح‌طلبان با تکرار مواضع تبلیغاتی انتخاباتی حل نمی‌شود، باید اعتماد جامعه را بازسازی کنند و تکرار اجتماعی را هم به رسمیت بشناسند و در خود نیز بازتاب دهند. در کنار این باید طیفی از اصولگرایان اصیل و نیروهای فراتر از اصلاح‌طلبان که حذف و تحقیر شده‌اند به صورت جمعی نیروی اصلاح‌طلب را تشکیل دهند و با التزام به حاکمیت قانون، تن ندادن به شکاف قدرت و مسوولیت، به آزادی رسانه و مبارزه با فساد و به‌طور مشخص بازگرداندن کامل حق حاکمیت به مردم، مسیر اصلاح‌طلبی را پیش ببرند.

منبع: روزنامه اعتماد 21 آبان 1401 □□□□□□